

به جای سر مقاله

بسم الله الرحمن الرحيم

تبت يدا ابي لرب و تب

در طول تاریخ، پیرامون انسان‌های بزرگ، همیشه حب و بغض‌های فراوان بوده است. و هر چه بزرگی انسان بیشتر بوده جاذبه و دافعه او نیز بیشتر نمایان است. بر کسی پوشیده نیست که یکی از پر جاذبه‌ترین و باطیع‌پر دافعه‌ترین شخصیت‌های تاریخ، حضرت رسول(ص) است. ابو لهب و ابوجهل دو شخصیتی هستند که به شدت در میدان دافعه پیامبر قرار دارند و هر چند این دافعه آن‌ها را به آتش زبانه کشنده در انداخته است، اما می‌بینیم که سرنوشت آن‌ها درس عبرتی برای ابولهب‌ها نشده است و هنوز گمراهان زیادی در این میدان دافعه می‌افتند.

از دیگر سو مولانای مثنوی یکی از بزرگ‌نواغ جهان است که در جای جای آثارش عشق بی‌حدش به حضرت پیامبر(ص) موج می‌زند. به حق می‌توان او را عارف مستی دانست که با درکشیدن جام حقانیت از شرابستان پیغامبر هوهو کنان به سماع افتاده است. مولانا معتقد است جایی که یک تکه چوب بی‌جان در فراق پیامبر به ناله می‌افتد چرا من انسان باید از چوب کمتر باشم.

استن حنانه از هجر رسول
گفت پیغمبر چه خواهی ای ستون
ناله می زد همچو ارباب عقول
گفت جانم از فراق ات گشت خون
مُسندت من بودم از من تاختی
بر سر منبر تو مسند ساختی

این ابیات که از دفتر اول مثنوی معنوی انتخاب شده اند، اشاره به داستان ستون حنانه دارد که از دوری رسول (ص) مثل صاحبان اندیشه ناله می زد، پس پیامبر (ص) رو به ستون فرمود:

گفت خواهی که تو را نخلی کند
شرقی و غربی ز تو میوه چنند

یا در آن عالم حق ات سروی کند
تا تر و تازه بمانی تا ابد
آن ستون چوبی حالتی را انتخاب می کند که باقی تر است و دل به فنای این جهانی
نمی دهد لذا می گوید:

گفت آن خواهم که دائم شد بقاش
بشنو ای غافل کم از چوبی مباش
آن ستون را دفن کرد اندر زمین
تا چو مردم حشر گردد یوم دین
مولانا با سحر کلامی خویش در ادامه توضیح می دهد که:
تا بدانی هر که را یزدان بخواند
از همه کار جهان بی کار ماند
هر که را باشد ز یزدان کار و بار
یافت بار آنجا و بیرون شد زکار
آنکه او را نبود از اسرار داد
کی کند تصدیق او ناله ی جماد
در جایی دیگر از مثنوی داستانی را از رسول الله نقل می کند که به زیبایی دلیل جاذبه و
دافعه پیرامون ایشان را تشریح می کند.

دید احمد را ابو جهل و بگفت
زشت نقشی کز بنی هاشم شگفت
گفت احمد مر ورا که راستی
راست گفתי گرچه کار افراستی
دید صدیقش بگفت ای آفتاب
نی ز شرقی نی ز غربی خوش بتاب
گفت احمد راست گفתי ای عزیز
ای رهیده تو ز دنیای نه چیز
نکته عجیب این است که آن عقل کل هر دوی آن ها را راستگو خطاب می کند و این
باعث تعجب حاضران می شود.

حاضران گفتند ای شه هر دو را
راست گو گفתי دو ضدگو را چرا
گفت من آینه ام مصقول دست
ترک و هندو در من آن بیند که هست
و این دلیلی روشن بر حب و بغض های افراد در مورد ایشان است. پیامبر آینه است و
دیگران خویش را در او می بینند و نمی دانند که این زیبایی و یا این زشتی که می
گویند در حقیقت وصف حال خویش است که می گویند. و این شرار بولهبی و

بوجهلی چیزی نیست جز این که ابولهب دارد خویش را توصیف می کند در آئینه وجودی پیامبر.

در علم فیزیک مواد را نسبت به رفتارشان در میدان مغناطیسی به چند دسته تقسیم می کنند. دو دسته ی مهم این مواد را پارامغناطیس و دیامغناطیس می نامند. پارامغناطیس ها موادی هستند که در میدان مغناطیسی همسو با میدان اند و لذا جذب میدان می شوند ولی دیامغناطیس ها موادی هستند که ناهمسو با میدان اند و از آن دفع می شوند. مغناطیس وجودی پیامبر(ص) نیز همینگونه است و افراد در آن جذب یا دفع می شوند و زیبایی مطلب اینجاست که پارا مغناطیس ها چنان جذب این میدان می شوند که با هیچ حربه ای از آن دفع نمی شوند و دیامغناطیس ها چنان در این مخالفت غرق می شوند که با هیچ برهانی هدایت نمی شوند و لذا باید در حق آنها گفت: تبت یدایبی لهب و تب. ما اغنی عنه ماله و ما کسب.

در این باره نیز مولانا داستان جالبی را از پیامبر اسلام نقل می کند که نشان می دهد مخالفان ایشان چقدر در گمراهی خویش پایفشاری می کنند.

سنگ ها اندر کف بو جهل بود گفت ای احمد بگو این چیست زود

گر رسولی چیست در دستم نهان چون خبر داری ز راز آسمان

گفت چون خواهی بگویم کان چه است یا بگویند آن که ما حقیم و راست

گفت بوجهل این دوم نادر تر است گفت آری حق از آن قادر تر است

از میان مشت او هر پاره سنگ در سخن گفتن پیامد بی درنگ

لا اله گفت و الا الله گفت گوهر احمد رسول الله سفت

چون شنید از سنگ ها بو جهل این زد ز خشم آن سنگ ها را بر زمین

از خداوند بزرگ می خواهیم که همیشه ما را در پارامغناطیسیت رسول اش بر دوام دارد. انشا الله.

مدیر مسئول